

تابحال انتشار نیافته است

پروفسور محسن مسرت (استاد علوم سیاسی و اقتصاد سیاسی در دانشگاه اوزنابروک آلمان)

دمکراسی، قومیتها و تمامیت ارضی

در اواخر خردادماه ۱۳۸۶ "ادوار نیوز" متن مصاحبه مفصلی را در باره مسائل "قومیتها، عربها و همسایه ها" که میان یوسف عزیزی بنی طرف عضو کانون نویسندگان ایران و دکتر/براهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران انجام گرفته بود انتشار داد. از آنجائیکه این مصاحبه حاوی مسائل اساسی حال و آینده ایران در حول نقش قومیتها در پروسه دمکراسی کردن جامعه ایران و علاوه بر آن در راستای همکاریهای مشترک در منطقه نیز اهمیت دارند، لازم دانستم نظریات خود را در چند مورد از مصاحبه هم با هر دو طرف مصاحبه و هم با سایر علاقمندان به بحث بگذارم.

آنطور که پیداست آقای بنی طرف و آقای دکتر یزدی هر دو با تمایز میان حقوق عمومی از جمله آزادی بیان کلیه ایرانیان و حقوق خاص یا گروهی برای اقوام، طبقات اجتماعی، زنان و غیره که رعایت آنها غیر قابل انکارند وحدت نظر دارند. آنچه مورد اختلاف است مربوط به الویت و رابطه متقابل این حقوق در دوران گذرا بطرف دمکراسی میباشد. لذا من در اینجا ابتدا به بحث این اختلاف خواهم پرداخت. مسئله دوم مورد اختلاف در گفتار بنی طرف-یزدی به آلترناتیوهای مقبول در قبال رفتار ناسیونالیستی و ظلم قومی موجود که زیر لوای دفاع از تمامیت ارضی ایران انجام میگیرد برمیگردد. لذا سپس به این معضل خواهم پرداخت:

۱- رابطه حقوق عمومی و حقوق گروهی (اختصاصی) در روند دمکراسی کردن جامعه

اینکه طرح حقوق عمومی یعنی آزادیهای فردی برای همه ایرانیان در دوران "پیشا دمکراسی" حال نسبت به حقوق اختصاصی یعنی آزادیهای گروهی، قشری و قومی الویت دارد آنطور که دکتر یزدی بآن معتقد میباشد یا اینکه هر دوی این نوع حقوق همیشه یعنی هم در حال گذار بطرف دمکراسی و هم پس از استقرار دمکراسی در کنار یکدیگر مطرح هستند و الویتی برای این دو نوع حقوق نباید قائل شد، آنطور که مورد نظر بنی طرف میباشد احتیاج به توضیح عقلانی و تئوریک دارد، زیرا بیان عقلانی میتواند به این یا آن تر قوت

تأمیم و مشروعیت عمومی بخشد. معیارهای عمده و محور سنجش عقلائی بودن بنظر من در این بحث میتواند کارسازى (efficiency) سیاسى در دوران دمکراتیزاسیون و پایداری یا تداوم دمکراسی پس از زدودن موانع عمده برای استقرار دمکراسی باشند. قطعاً دکتريزى و بنی طرف هر کدام از دریچه فکری خود نیز پیش شرط هائی از این نوع یا شبیه آن را دارند و روش پیشنهادی خود را در همین راستا یعنی موفقیت و پایداری توجیه میکنند. دلیل عقلائی دکتريزى با طرح علویت حقوق عمومى آزادیهای فردی برای همه در این دوران میتواند این باشد که این روش از اختلافات درونی گروهی، قشری و قومى در دوران مبارزه مشترک جلوگیری میکند و به اتحاد کلیه صفوف معتقد به دمکراسی در جهت مبارزه برای کسب آن قدرت میبخشد. لذا از این دید حقوق اختصاصی مورد توجه گروههای دانشجویان، کارگران، زنان، معلمین و غیره بطور عمده پس از پیروزی مرحله ای و کسب دمکراسی طرح شده و پایدار و متداوم خواهند گشت.

عقلائی بودن این روش منوط به جواب چندین سوال است. اول اینکه آیا میتوان تصور نمود که گروهها و قومیتها بدون مخاطره، اصطکاک و هدر نمودن انرژی سیاسى جنبش تک بعدی خود در روند رهائی از بند ستمهای ویژه و محسوس شده قادر به قبول الویت مبارزه برای حقوق عمومى باشند و یا اینکه قبول الویت حقوق عام که از حوضه سیاسى خارج از بستر زندگی روزمره پیشنهاد میشود، علیرغم دلایل ظاهراً منطقی طرفداران آن عملاً به نوعی تحمیل و اجبار در صرفنظر کردن از ضروریات فطری جنبشهای تک بعدی مبدل میشود. احساس تحمیل خود دلیل مهمی است که گروهها و اقشار اجتماعى و قومیتها در حالت دوگانگی و تضاد بین راهبرد فکری و از خارج آورده شد و راهبرد فطری که از حوزه تجربیات روزمره بیرون آمده دچار تزلزل گردیده و عملاً قادر به تمرکز و تحرک کلیه انرژیهای آزادساز فردی و گروهی خود نشوند. لذا اتحاد در راستای کسب دمکراسی، اتحادی است بر پایه تزلزل و ضعف.

دوم اینکه زمینه عینی (نه حقوقی) اتحاد اجزاء جامعه ایران از گروههای اجتماعى زنان در راستای آزادی از بندهای تبعیضات جنسى و کارگران در راستای استقلال قشری و کسب مطالبات خود در مبارزات و مطالبات متضاد بین کار و سرمایه و دانشجویان در زمینه امکان مشارکت در کلیه امور دانشگاهی گرفته تا قومیتها که رفع احتیاجات فرهنگی و استفاده از روشهای سنتی زندگی خود را از حقوق اولیه تلقی میکنند، کدام است، بخصوص در دوران "پیشا دمکراسی" و چه کسی، چه گروهی و چه جریان یا حزب سیاسى در سطح ملی قادر است در صورت قبول الویت حقوق عام آنگونه تضمینی را به اجزاء یعنی اقشار، گروهها و قومیتهای شرکت کننده ارائه دهد

که بعد از پیروزی مرحله ای در راستای پیاده کردن مرحله دوم یعنی تحقق خواسته های اختصاصی به قول خود وفادار بماند. بنظر من چنین تضمینی را هیچ گروه و حزب و هیچ نیروی اجتماعی نمیتواند بدهد و اگر هم مدعی آن باشد، شک به آن امری واجب است. ادعای چنین تضمینی در حقیقت نشانه آنست که مدعی هم به رابطه تأثیرپذیری روابط درونی و دینامیسم قدرت بر آگاهی و شعور اجتماعی پس از پیروزی مرحله ای کم بها میدهد و هم به تجربیات تاریخی بی توجه است.

تجربیات تاریخی اما دلیل بر آنند که الویت خواسته های عمومی بر خواسته های اختصاصی در راستای تغییر انقلابی و یا رفورمیستی یک جامعه همیشه از سلطه گری سر درآورده است. اما این واقعیت هم در انقلاب فرانسه که تحت لوای مساوات، برادری و آزادی پس مانده های استبدادی فئودالیسم را به گورستان تاریخ حواله کرد ولی اما از دیکتاتوری ناپلئون بناپارت سردرآورد، قابل مشاهده است و هم در انقلاب روسیه که دهقانان و کارگران با شعار عدالت و سرنگونی استثمار استبداد تزاریسیم را نابود کردند که استبداد استالینی را بر دوش آنها سوار شده و به کلیه آرمانهای انقلابی پوزخند زند. از همه این حوادث تاریخی برای ما محسوس تر و زنده تر تجربه تاریخی انقلاب اسلامی کشور خودمان است که الویت سرنگونی رژیم سلطنتی و وحدت کلمه با وعده های چرب و دهان پرکن آزادی حتی برای کمونیستها را به حربه برنده سیاسی قدرتمندی تبدیل نمود که پس از وقوع انقلاب، دیکتاتوری مذهبی سر از آن بیرون آورد. کلیه این حوادث خود بیشتر از روابط قانون مند امکان تسلط یک گروه سیاسی بر سایرین حکایت میکند تا از دورویی ذاتی رهبران انقلاب، چه بسا اینان قبل از انقلاب خود به گفته خود اعتقاد داشتند و پس از رفع حاجت در شرایط و روابط جدید حفظ قدرت و شاید هم زیر فشار اطرافیان خود که معمولاً بیشتر ب فکر چیدن میوه های انقلاب و منافع خصوصی خود هستند تا دفاع از آرمانهای عمومی در راستای منافع کلیه اجزاء شرکت کننده در انقلاب، وعده های خود را یک پارچه به فراموشی میسپارند و برای توجیه روش پسا انقلابی خود دست بدامن تئوری سازی میزنند.

سوال مهم در اینجا است که عامل سلطه گری و فراموشکاری گروه مسلط و دلیل ضعف گروهها، اقشار و قومیتهایی که پس از برکناری دشمن مشترک با خیانت به آرمانهای جمع مواجه شده و یکباره نیز درمیابند که اینان هیچگونه حربه ای هم دیگر در اختیار ندارند که گروه مسلط را به اجرای قول و قرارهای قبل از انقلاب مجبور نمایند چه چیز است. بنظر من جواب عقلائی به این سوال چیز دیگری نمیتواند باشد بجز اینکه در دوران پیشا انقلابی طبقات، اقشار و قومیتهای جامعه به الویت حقوق عمومی یعنی آزادی از بندهای

استبدادی رژیم ماقبل و به صرف نظر کردن موقت و تاکتیکی از حقوق ویژه خود یعنی پاره کردن بندهای استثمار، خودکامگی و تبعیض بامید مرحله بعد داوطلبانه تن در داده بودند و لذا از آمادگی لازم چه از نظر تجربی و چه از نظر قدرت اجتماعی در راستای دفاع از خواسته های خود پس از پیروزی مرحله ای برخوردار نبودند. ارزیابی مثبت از قانون عام ثبات و توازن قدرت بین اجزاء اجتماعی و کل آن که در بالا بخصوص از زاویه بحران و عدم توازن و تغییر قوا بنفع گروه مسلط توضیح شد، یک راه بیشتر به ما نشان نمیدهد و آن همانا قبول اصل تساوی حقوق عمومی و حقوق اختصاصی در هر دوره تاریخی چه قبل از انقلاب و استقرار دموکراسی و چه بعد از آن میباشد.

همردیفی این دو نوع حقوق با تکیه به منطق عقلانی بدین معنی است که مبارزه در راستای دستیابی به حقوق اختصاصی، کارگران، دانشجویان، زنان و سایر اقشار و قومیتها و مبارزه در راستای کسب حقوق عمومی بطور همزمان صورت میگیرد به ترتیبی که کارزار برای حقوق عمومی عملاً جنبشهای قشری، جنسی و قومیتی را زنجیروار بیکدیگر گره میزنند و وحدت مبارزاتی در جمع از موقعیت تاکتیکی به سطح استراتژیکی ارتقاء مییابد. بدین ترتیب ارتباط کل و جزء در دوران "پیشا دموکراسی" نیز ارتباط دمکراتیک بوده و پیروزی این دو را بیکدیگر گره میزند و جلوگیری از سلطه گری پس از پیروزی مشترک را در دوران مبارزات مشترک سازماندهی و زمینه سازی میکند. وحدت استراتژیک کل و جزء یعنی ربط ارگانیک خواسته های عام در سطح ملی و خواسته های اقشار اجتماعی، خواسته های زنان و خواسته های قومیتها در تفاوت با وحدت تاکتیکی اینان بدین معنی است که کلیه نیروهای اجتماعی تمامی انرژی خود را هم در راستای قدرتمند کردن حوضه فعالیت اجتماعی خود و هم در راستای تمرکز حداکثر ممکن انرژی مبارزاتی کل جامعه بکار میبرند بجای اینکه برعکس بدلیل عدم اعتماد به قول و وعده های رهبری جریان سیاسی فراگروهی در استفاده از امکانات مبارزاتی خود در خدمت به هدف مشترک کوتاهی نموده و هم در جهت دفاع از منافع اختصاصی منتظر وقایع و معجزه کسب خواسته های خود بنشینند.

۲- ناسیونالیسم، تمامیت ارضی و ظلم قومی

گفتمان دیگر بنی طرف-یزدی در حاشیه هویت قومیتهای ایرانی و خطرات جدی تجزیه طلبی و به مخاطره آوردن تمامیت ارضی نیز از اهمیت سیاسی شایانی برخوردار است و احتیاج به تعمق و راه یابی دمکراتیک دارد. گفتمان آقایان بنی طرف و دکتر یزدی در مصاحبه اشان درست در راستای پیشگیری از خطر حرکت میکند که من در اینجا نظریاتی به این گفتمان اضافه میکنم. مشکلات عدیده مطرح شده در گفتمان یعنی هم ضربه عمیق به هویت قوم عرب ساکن در ایران از طریق تعویض نامهای تاریخی، هم کوشش کشورهای

عربی در تغییر نام خلیج فارس و عموماً کارزار جنبشهای تجزیه طلبی در کشورهای چند ملیتی در منطقه خاورمیانه همه اینها ارتباط مستقیم با ایدئولوژی ناسیونالیسم و الزامات "ملت سازی" (nation building) در کارزار تشکیل دولتهای مدرن در قرن بیستم دارند. و همگی آنها هم بطور عمده ایدئولوژیهای هستند که از اروپا به منطقه وارد شده اند. وحشت از تجزیه کردستان در ترکیه به مهمترین نیروی محرکه ناسیونالیسم و ملیتاریسم ترک تبدیل گردیده است که نه تنها جواب منطقی به دفاع از تمامیت ارضی دولت جدید التاسیس ترکیه در قرن بیستم میلادی ارائه نداد بلکه ترکیه را نیز تا مرز جنگ داخلی سوق داد. این مشکل هنوز هم حل نشده و چنین بنظر میرسد که در سطح ملی اصولاً هم قابل حل نباشد. گذار ایران و دولت استبداد آسیائی به دولت مدرن و کشف منابع نفتی در مناطق عرب نشین، دولتمندان ایرانی را در راستای استفاده از ابزار ناسیونالیستی که به مخدوش کردن هویت اعراب ایرانی منتهی گردید سوق داد. ناسیونالیسم عربی و جریانات پان عربیسم منطقه در راستای سیاست ورزی پوپولیستی خود دست به حربه تحریف تاریخ زدند و نام خلیج فارس را تغییر دادند. ولی همانطوریکه در ترکیه، ایران و کل منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک شاهد هستیم ناسیونالیسم در هیچ مورد مشکلی را حل نکرده که هیچ بلکه آنها را عمیق تر نیز نموده است، همانگونه که ناسیونالیسم آلمانی در اروپا هم به فاشیسم تبدیل شد و بخشی از جهان را به خاک و خون کشید.

مطالعات وسیع بین المللی تأکید میکنند که ناسیونالیسم پدیده ساختگی قدرت طلبان و سلطه گران در دوران گذر از جامعه سنتی به جامعه مدرن میباشد و برخلاف سایر ایدئولوژیها فاقد ریشه های بومی میباشد. برخلاف ترکیه خوشبختانه ناسیونالیسم قومی بخصوص تاکنون در ایران موفق نشده است به قدرت همه جاگیر تبدیل گردد. بنظر من این پدیده دو دلیل عمده دارد. اول اینکه سلطه فرهنگ ایرانی به معنای سلطه قوم مشخصی بنام قوم پارس نیست. بر عکس موجودیت این فرهنگ بر تفاوت و تنوع اقوام ساکن در سرزمین ایران استوار است. واژه Persia که هنوز در اروپا برای ایران و Persian برای ایرانیان مستعمل است یک واژه ساختگی است که تنها تسلط زبان و فرهنگ فارسی در سرزمین ایران را معیار قرار میدهد و از این معیار تسلط ملی قوم پارس را مشتق مینماید، در حالیکه چنین قومی در سطح ملی با مشخصات و هویت ویژه یک قوم وجود خارجی ندارد. دوم اینکه بیشتر قومیتهای ایرانی بخصوص آذریها و کردها هم در تاریخ گذشته و هم در حال در کلیه نهادهای اقتصادی، اجتماعی و دولتی آنگونه حضور دارند که این امر خود بصورت مانع قدرتمندی در مقابل رشد افکار ناسیونالیستی و ساخت و پرداخت مصنوعی «قوم پارس» تبدیل شده اند و هر نوع حرکتی در این راستا

را در نطفه خفه میکنند. لذا افکار پان ایرانیستی هیچگاه موفق به ریشه دوانیدن در روشنفکران و اقشار متوسط جامعه نشده اند.

از این نکته مثبت که بگذریم ولی طرز فکر ناسیونالیستی برخورد به قومیتها و اظهارات توهین آمیز و خدشه به هویت اینان در فارسی زبانان متأسفانه رواج فراوان دارد که خود از یک طرف در راستای راهبردی دموکراتیک و مسالمت آمیز حل مشکلات قومیتها مانع بزرگی میباشد و از طرف دیگر آب به آسیاب قدرتهای ذینفع و تشدید خطرات تجزیه طلبی میریزد. ولی اما راه و چاره رفع ظلم قومیتی و بخصوص ظلمی که به هویت اعراب و سایر اقوام ایرانی وارد شده چیست؟ آیا باید واژه های تحمیلی به اماکن عرب نشین را در دستور کارزار سیاسی دموکراسی جامعه قرار داد و آیا بایستی از مقابله با تحریکات ناسیونالیسم عربی در تغییر نام خلیج فارس مقابله به مثل کنیم و نیروی محدود سیاسی خود را در راستای یک جریان تبلیغاتی بین المللی بکار اندازیم. بنظر من جواب این سوالات منفی هستند و بهتر است دغدغه راهیابی خود را متوجه تجربیات سایر نقاط جهان و اینکه این نوع مشکلات و یا شبیه آنها چگونه تعدیل یا نابود گردیدند نماییم. اگر به تاریخ و حال اروپا مراجعه کنیم، خواهیم دید که درست در آن منطقه از جهان که گذار از دوران سنتی و ماقبل سرمایه داری و صنعتی به جامعه مدرن با دو جنگ جهانی خانمانسوز و گسترش ایدئولوژی ناسیونالیستی، فاشیستی و رسیستی همراه بود، پس از گذشت هفتاد سال از پایان جنگ جهانی ایده ها و افکار خشونت زا و جنگ افروز لاقل در روابط خود کشورهای اروپائی نه تنها بطور وسیع ریشه کن شده اند، بلکه مشکلات قومیتی و تمامیت ارضی با تمام پدیده های گوناگون آن زمینه مادی خود را از دست داده اند.

فرانسویان و آلمانیها که تا پایان جنگ جهانی دوم و سالها بعد از آن خود را دشمنان ارثی یکدیگر میپنداشتند، امروز در بازار مشترک همکاری همه جانبه و عمیق دارند و اصولا مرزهای این دو کشور و مرزهای کلیه کشورهای اروپائی اهمیت و حتی موجودیت خود را از دست داده اند. بهمین دلیل هم فرانسویان از اینکه انگلیسیها بجای واژه "دریای مانش" از واژه "کانال انگلیس" استفاده میکنند زجر نمی بینند زیرا در هر دو کشور ترس جنگ و تهاجم علیه یکدیگر مدتهاست معنی ندارد و خصومت و خشونت از طریق همکاریهای اقتصادی و فرهنگ و امنیت مشترک جایگزین شده است. جنبش آلمانیهای بیرون رانده شده از استان شیلزین لهستان بعلت الحاق این استان آلمانی الاصل به لهستان پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم که یکی از قویترین جنبشهای راست آلمان بود و برای پس گرفتن این استان از لهستان فعالیت میکرد بعد از ورود لهستان به اتحادیه مشترک اروپا بکلی از

بین رفت یا به کسب خواسته های سمبلیک از جمله ایجاد موزه رانده-شدگان آلمانی تبدیل گردید.

در منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک هم مشکلات قومی و دفاع از تمامیت ارضی فقط با روشهای مسالمت آمیز همکاری و امنیت مشترک قابل حل میباشند. دفاع از تمامیت ارضی نه در ترکیه از طریق پایمال نمودن هویت کردها تضمین میگردد و نه در ایران با تغییر نامهای تاریخی در مناطق عرب نشین. وانگهی بر عکس این روش نه تنها ناپایدار است بلکه خود میتواند به خطر جدی در راستای تجزیه طلبی تبدیل شود. هویت فرهنگی هیچ ملتی را نمیتوان با زور از او گرفت. آتا تورک فرهنگ اروپائی را با استفاده از خشونت به مردم مسلمان ترک تحمیل نمود. هشتاد سال پس از این اتفاق بلاخره هویت اسلامی ظاهرا طرد شده از خفا بیرون آمد و اکنون به زمینه قدرتمند دولت جدید تبدیل شده و میرود که اشتباهات آتاتورک و ناسیونالیسم ترک را جبران نموده و ریشه گیری پلورالیسم فرهنگیها و دمکراسی را قوت دهد. در هر صورت زمان آن رسیده است که با پندگیری از اشتباهات گذشته خود و تجربیات مثبت در چند دهه اخیر تاریخ اروپا با طرح همکاریهای اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مشترک در خاورمیانه¹ زمینه ذهنی و عینی تعدیل اختلافات قومی را فراهم نموده و دفاع از تمامیت ارضی را در چارچوب روابط جدید منطقه ای پایدار نمائیم و برای همیشه پیدایش امکانات سوءاستفاده قدرتهای بیگانه از تضادهای قومیتی (میان فارس و عرب، کرد و ترک، کرد و بلوچ) و دینی (بین سنی و شیعه، بین مسلمانان و یهودیان و مسیحیان) ریشه کن کنیم.

¹ جهت جزئیات این طرح مراجعه شود به مقاله نویسنده که در روزنامه شرق مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۸۶ بچاپ رسید.